بسم الله الرحمن الرحیم

# مقدمه

بحث در ضد خاص و مقام اول آن بود و این‌که امر به شیء آیا نهی از ضد خاص دارد یا نه؟

# ثمره بحث

مثال مشهور ضد خاص این است که الآن به ازاله نجس از مسجد امر دارد؛ این امر، ضد خاص و ضد عام دارد که ضد عام بعداً بحث می‌شود. ضد خاصش مثل نمازخواندن است که تطهیر را کنار می‌گذارد و نماز می‌خواند. اگر بگوییم امر به شيء، مقتضی نهي از ضد خاص است، يعني امر به تطهیر، مقتضی نهی از نماز است. نهی در عبادات موجب فساد می­شود و اگر تطهير را رها کند و نماز بخواند نمازش مقبول نیست. مهم‌ترین ثمره این است.

# دلیل اقتضای امر به شیء

عمده­ترین دلیل برای این­که امر به شیء، نهی از ضد خاص می­کند این است که رابطه دو ضد را اگر دقت کنیم عدم ضد، مقدمه برای وجود ضد دیگر است؛ یعنی بین ضدین، تمانعی هست که موجب می‌شود عدم ضد، مقدمه ضد دیگر شود؛ مثلاً وقتی می­گوید: مسجد را تطهیر کن، نماز مانع است اما عدم نماز، مقدمه برای تطهیر است. امر به تطهیر، یعنی امر به مقدمه و مقدمه هم در اینجا عدم الصلوة است. پس عدم الصلوة واجب است و وقتی عدم الصلاة واجب شد، صلاة حرام می­شود از این باب که ضد عام را باید بگوییم: حرام است. پس امر به شیء، نهی از ضد می­کند.

# خلاصه دلیل

۱: عدم ضد، مقدمه برای وجود ضد است. پس عدم ضد واجب می‌شود.

۲: وقتی عدم ضد واجب شد، پس نکته مقابلش حرام می‌شود.

۳: نتيجه اين می‌شود که امر به اين ضد مستلزم اين است که ضد خاصش حرام شود. هرگاه ضدی واجب شد، ضد مقابلش حرام می­شود. عدم ضد (مقدمه) که حرام شود، یعنی وجودش حرام می‌شود. لذا این استدلال به دو بحث اساسی وابسته است:

۱: عدم ضد، مقدمه است و به‌تبع ضد، واجب می‌شود.

۲: وقتي عدم ضد واجب شد، وجودش حرام می‌شود که در بحث دوم (ضد عام) بحث می‌شود. اگر وجود چيزي واجب شد، عدم و ترک آن،‌ حرام می‌شود و اگر ترکش واجب شد، وجودش حرام می‌شود؛ يعني از بحث ضد عام هم استفاده می‌کنیم اما از اول، مصداق ضد عام نيست اگرچه هر ضد خاصي، مصداقي از آن ترک است ولي اينجا بايد دوري بزنيم تا به اينجا برسيم. اول می‌گوییم: وقتي می‌گوید: سفيدي را اينجا بياور، مقدمه‌اش اين است که سياهي را نياور؛ پس عدم سياهي، مقدمه واجب می‌شود و وجوب پیدا می‌کند و وقتي واجب شد، مقابلش که وجود سياهي است حرام می‌شود.

# مباحث لازم برای بحث اقتضای امر به شیء

اگر بخواهيم مفصل بحث کنيم و بگوییم: امر به شیء، مقتضی نهي از ضدش است، این مستلزم سه بحث مهم است:

۱: عدم ضد، مقدمه وجود ضد دیگر است.

۲: مقدمه واجب هم واجب است.

۳: امر به شیء، نهی از ضد عامش هم می­کند برای این­که وقتی عدم ضد واجب شد مستلزم این است که وجودش حرام شود.

# دیدگاه مرحوم صاحب کفایه در اقتضای امر به شیء

مرحوم صاحب کفایه فرموده‌اند: عدم ضد، مقدمه برای ضد دیگر است؛ برای اینکه بین ضدین، تمانع و تنافر است و باهم جمع نمی‌شوند. پس نبود یکی، شرط دیگری می‌شود و اگر این بخواهد بیاید، دیگری حق آمدن ندارد. بنابراین نيامدن اين دو باهم، يعني این‌که بین این‌ها تمانع است و تمانع طرفینی است. در تحقق هر چیزی، باید مانع آن رفع شود و عدم المان‌ جزء مقدمات است.

# تشریح کلام مرحوم صاحب کفایه

آیت‌الله خویی این بحث را که فلسفي است، خوب تشریح کرده‌اند.

۱: ‌هر معلولي و هر چیزی که در عالم بخواهد محقق شود، علت تامه دارد.

۲: علت تامه تشکیل شده است از: وجود مقتضی، وجود شرایط و فقد مانع. این سه ضلع اصلی علت تامه برای تحقق یک‌چیزی در عالم است. مثال آیت‌الله خویی سوخته شدن چوب در اثر حرارت است. این سوخته شدن، علت تام‌های دارد که شامل سه ضلع است:

الف: وجود مقتضی؛ هسته اصلی که مفید اثر است را مقتضی می­گویند؛ یعنی چيزي که اثر از او برمی‌خیزد. آتش، مقتضي سوزاندن است.

ب: شرایط؛ آتش برای سوزاندن شرایطی می‌خواهد؛ مثلاً اگر آتش در فاصله صد متر باشد نمی‌سوزاند و باید فاصله­اش کمتر باشد و یا مثلاً وجود اکسیژن برای سوزاندن لازم است.

بنابراين عامل یا علت، همان مقتضی است که اصل اثر از آن برمی‌خیزد اما اين اثر براي منتقل شدن به اوضاع‌واحوال مساعدي نیاز دارد. اين اوضاع‌واحوال مساعدکننده را شرط تأثیر می‌گویند. (اجتماع شرایط تأثیرگذار)

ج: فقد مانع؛ در سوختن چوب، رطوبت داشتن یک مانع محسوب می­شود.

بنابراین برای تحقق سوختن، این سه علت باید باشد. عالم، عالم تزاحم و تمانع است. ملاصدرا می‌فرماید: دار، دار تزاحمات است. یک معلول در بسياري از چيزها که می‌خواهد محقق شود،‌ عليرغم این‌که عامل مؤثر و شرايط تأثير وجود دارد ولي مزاحمي هست که مانع اثر می‌شود.

## علت عدم تأثیر آتش در حضرت ابراهیم (ع)

در قصه حضرت ابراهیم (ع) دریکی از سه چیز به نحو غیبی تصرف می‌شود؛ يا خدا در شرايط تغيير می‌دهد، يا در وجود حضرت ابراهيم مانعي قرار می‌دهد که مانع از اثر می‌شود و یا تصرف خدا در مقتضي است: **«يا نارُ کُونِي بَرداً وَ سَلاماً عَلی إبرَاهِیمَ» (انبیاء/۶۹).** هرچند ظاهر اوليه آیه، تصرف خدا در مقتضي است اما برداً و سلاماً براي حضرت ابراهيم به خاطر اين است که در وجود ايشان مزاحمي تقويت شد تا نسوزاند؛ مثل پرندگاني که در دماي زير صفر، زير آب می‌روند، ولی وجود چربي مانع اثرگذاري سرما می‌شود.

پس اجزای علت تامه (وجود مقتضی، وجود شرایط و فقد مانع) مقدمه برای تحقق معلول هستند.

اینکه می­گوییم: بین ضدین، تمانع است؛ یعنی تزاحم است و نمی­توانند باهم جمع شوند. بنابراین همین‌که تزاحم شد، نبود یک‌طرف، فقد مانع برای طرف دیگر می­شود و فقد مانع، یکی از سه ضلع تحقق علت تامه می­شود.

# خلاصه بحث

۱: وجود معلول متوقف بر سه رکن است که اجزاي علت تامه هستند: وجود مقتضي، وجود شرط و فقد مانع.

۲: این سه جزء، چون‌که اجزای علت تامه هستند پس مقدمه براي معلول می‌شوند.

۳: هرجایی بین اموری، تمانع بود، عدم یکی از آن امور، مقدمه برای تحقق طرف مقابل می­شود. بنابراین عدم مانع که یکی از سه ضلع است مقدمه برای تحقق طرف مقابل می­شود.

این مطلب، محل چند اشکال قرارگرفته است:

# اشکال نقضی

متناقضین، بین وجود و عدم است. همان­طور که متضادین جمع نمی­شوند، متناقضین هم قابل‌جمع نیستند. وجود چیزی با عدم آن، تمانع دارد. نمی‌شود گفت: عدم یکی، مقدمه برای وجود دیگری است؛ شما می‌گویید: عدمِ عدم، مقدمه براي وجود آن است چون بين وجود و عدم تمانع است و وقتي تمانع شد، عدم عدم، مقدمه وجود می‌شود درحالی‌که عدم عدم، عين وجود است نه مقدمه آن و چيزي غير از وجود نيست و نمی‌توان گفت: شيء بر خودش متوقف است.

بنابراین قانون شما این شد که هرگاه بين دو چيز، تمانع و تنافر باشد، عدم يکي، مقدمه ديگري است؛ مثلاً سياهي و سفيدي تمانع دارند پس عدم سياهي، مقدمه وجود سفيدي است و یا مثل ازاله نجاست که با صلاة تمانع دارد پس عدم صلوة، مقدمه برای ازاله نجاست می‌شود. اینجا هم وجود زید با عدم زید، تناقض دارد پس عدم عدم زید، مقدمه برای وجود زید است درحالی‌که عدم عدم زید، وجود زید می‌شود نه مقدمه وجود آن، چون سلب در سلب، اثبات می­شود.

در ادامه بحث به کفايه، محاضرات، تقريرات شهید صدر مراجعه کنيد.